

◇ فصلنامه علمی پژوهشی زن و فرهنگ

سال دهم، شماره ۳۸، زمستان ۱۳۹۷

صفحات: ۶۱-۷۹

تاریخ وصول: ۱۳۹۷/۷/۲۱ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۹/۲۱

عنصر رنگ، نمودی از سبک زنانه‌ی فروغ فرخزاد

اقلیما انصاری*

اشرف چگینی**

چکیده

هدف از پژوهش حاضر، بررسی نقش رنگ و نمادهای آن در ابراز احساسات و عواطف زنانه‌ی فروغ فرخزاد، با بهره‌گیری از نظرات جدید روان‌شناسی رنگ است. استفاده از رنگ‌ها و نمادهای زنانه‌ی آن، راهی برای ارتباط فروغ فرخزاد با مخاطب است تا افکار زنانه‌اش را بیان کند، از دغدغه‌ها و آرزوهای یک زن بگوید و در نهایت از پاکی خود به عنوان یک زن دفاع کند. توجه به این عنصر در شعر سراسر احساسی و زنانه‌ی فروغ، کمک به شناخت شاعر، و تا حد زیادی ارتباط صحیح مخاطب با افکار و احساسات زنانه‌ی اوست. پژوهش حاضر بر مبنای روش توصیفی - تحلیلی انجام شده است و یافته‌های آن نشان می‌دهد که رنگ قرمز به عنوان رنگی هیجان‌آور با اثری کاملاً مثبت در بالاترین بسامد بوده و پس از آن رنگ سیاه به عنوان سنگین‌ترین رنگ، قالب بیان زنانه‌ترین حس‌ها در شعر فروغ قرار گرفته است؛ رنگ صورتی با کمترین بسامد، به عنوان رنگی کاملاً زنانه استفاده شده، و سایر رنگ‌ها شامل سفید، سبز، قره‌ای، آبی و طلایی، با بسامدی تقریباً یکسان، بازتاب‌دهنده‌ی حالات روحی، حسرت‌ها، آرزوها و پاکدامنی این شاعر زن هستند.

کلید واژگان: عنصر رنگ، فروغ فرخزاد، سبک زنانه.

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد ورامین - پیشوا، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (ایمیل: eqlimaansari@gmail.com)
** استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد ورامین - پیشوا، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول، ایمیل: Ashraf_chegini@yahoo.com)

مقدمه

شاعر مانند یک نقاش عمل می‌کند. اگر نقاش قلم مو در دست می‌گیرد و رنگ بر بوم می‌زند و نقشی خلق می‌کند، شاعر نیز با استفاده از نمادهای موجود در اطرافش رنگ‌ها را به خدمت می‌گیرد تا طرحی بر دفتر شعرش بزند. انگیزه‌ی خلق یک اثر هنری از جمله اثر ادبی و تامین اصلی‌ترین بخش از اطلاعات مورد نیاز خالق آن، از طریق توجه به طبیعت حاصل می‌شود. اصلی‌ترین بخش ارتباط بدن انسان با طبیعت، حس بینایی است؛ و رنگ، نوری است که به سطح اشیاء تابیده و به چشم منعکس می‌گردد. در نتیجه؛ رنگ بیشترین بهره را در میان ابزار شناخت و استفاده‌ی روانی انسان از محیط اطراف خود دارد (خواجه پور، سمندی، عبداللهی، تابش، ۱۳۹۱: ۹).

در غرب، روان‌شناسی رنگ و رنگ‌درمانی علمی نوین و بسیار پرکاربردند که متاسفانه در فرهنگ شرق تاکنون جایگاه خاصی نیافته‌اند و نظریه‌پردازان و اهل فن از درگیر کردن خود با این مقوله پرهیز می‌کنند، درحالی‌که ادبیات غنی شرق، به ویژه ادبیات فارسی، برای به‌روز شدن نیاز ویژه‌ای به این علوم جانبی دارد. هر اثر ادبی مستقیم با روان مخاطب و صاحب اثر ارتباط دارد و یکی از بهترین راه‌های کمک به این ارتباط، استفاده از انرژی رنگ‌هاست. زیرا؛ «در تمامی اشکال و ارتباطات غیر کلامی، رنگ یکی از سریع‌ترین روش‌های انتقال پیام و معانی است» (آیزمن^۱، ۲۰۰۰، ترجمه زمزمه، ۱۳۹۵: ۱۰).

انتخاب رنگ‌ها عموماً بر مبنای گزینش ضمیر ناخودآگاه اتفاق می‌افتد و لزومی ندارد که شاعران به این علم آشنا باشند؛ همین که چشمی برای دیدن و سیر در طبیعت و فضای اطراف خود داشته باشند کافی است تا انرژی رنگ‌ها را به طور ناخودآگاه دریافت و ذخیره کرده و در زمان لازم از آن استفاده کنند. به عنوان مثال؛ چنان که شما به آسمان آبی نگاه کنید به طور ناخودآگاه به آرامشی دست می‌یابید که ناخواسته وارد بدن شده است زیرا آبی، رنگی آرام و آرامش‌بخش است و چنان که طبع شعر یا طبع نقاشی داشته باشید ناخودآگاه از این رنگ برای انتقال احساس آرامش استفاده خواهید کرد. در این راستا، در یک تست روان‌شناسی با عنوان «شناخت خویش از طریق تحلیل رنگ‌ها»، مهم‌ترین نکته در دقت نتیجه این است که در انتخاب رنگ فکر نکنید و اجازه دهید حس ششم شما را راهنمایی کند تا تعبیر دقیق‌تری به دست آید. در این تست سوالاتی از مخاطب پرسیده شده و از او خواسته می‌شود بدون اینکه فکر کند، به سرعت اولین رنگی که در پاسخ به آن سوال به ذهنش می‌رسد بیان کند؛ به عنوان مثال در یکی از گزینه‌های خود، از شما می‌پرسد؛ «حال این لحظه‌ی شما به چه رنگ است؟» و شما بدون تفکر و با تکیه بر ضمیر ناخودآگاه پاسخ داده و سپس تحلیل وضعیت روان خود را در لحظه به دست خواهید آورد (ال‌ملا^۲، بی‌تا، ترجمه سلمانی، ۱۳۹۳: ۲۵). هر شاعری ممکن است از رنگ خاصی لذت ببرد و یا نسبت به رنگ خاصی حساسیت داشته باشد (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲: ۲۶۷). که این مسأله به‌طور کلی با روان‌شاعر، و به‌طور خاص با حال و هوای او در لحظه‌ی خلق اثرش، در ارتباط است و با توجه به تفاوت‌های حاصل از آن، سبک روانی خاصی در شعر هر شاعر ایجاد می‌شود که متاسفانه تاکنون هیچ یک از پژوهشگران از این منظر به آثار شاعران نپرداخته‌اند، درحالی‌که توجه به نگرش هر شاعر به رنگ‌ها، شناخت خوبی از آن شاعر و در مواردی، مخاطبان اثرش ارائه می‌کند. مسلم است که عنصر رنگ به عنوان گسترده‌ترین

۱. Eismen

۲. Elmela

حوزه‌ی محسوسات انسانی در تصویرهای شاعرانه سهم عمده‌ای دارد (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲: ۲۷۴).

مسئله است که بر مبنای تفاوت در روایات زنانه و مردانه، تفاوت‌هایی در روان این دو جنس دیده می‌شود و شاعران مرد و زن نیز از این قاعده مستثنی نیستند؛ در نتیجه نوع نگرش آنها به رنگ‌ها، متفاوت بوده و سبک روانی خاصی را در دست‌بندی اولیه، با دو گروه شاعران مرد و زن رقم می‌زند. فروغ فرخزاد به عنوان اولین شاعر زن که هنجارهای شعر زنان را در هم شکسته است، به‌طور کامل با رنگ و جنس خودش شعر می‌گوید و ابایی از سرزنش‌ها و تهمت‌ها ندارد و این اولین بار است که با خواندن شعر یک زن، بدون دانستن نام او می‌توان پی به جنسیت شاعر برد؛ زنی، همسری یا مادری که در هر سه نقش خود با سرخوردگی‌های اجتماعی مواجه شده است. «زبان و افکار او کاملاً زنانه و لطیف و بی‌آلایش است و هیچ کس چون او زندگی زن معاصر ایرانی را در شعر به تصویر نکشیده است» (شمیسا، ۱۳۸۸: ۳۹۴).

رنگ در شعر فروغ جایگاهی ویژه دارد و چنان که مخاطب در پی درک درستی از اشعار او و حال‌وهوایش در زمان سرودن باشد، باید به دانش رنگ‌ها، و جنسیت شاعر نیز توجه کند. این بررسی، به مخاطب کمک می‌کند تا بهتر و راحت‌تر با فروغ و حال‌وهوای متغیّر او ارتباط برقرار کند. به همین جهت، از بهترین عناصر شکل‌دهنده‌ی شعر زنانه‌ی فروغ، رنگ‌ها و نمادهای آن هستند. سرزمین صورتی رنگ پری‌ها و پوشیدن لباس سبز، نمونه‌هایی از زنانگی‌ها در قالب رنگ هستند که ذهن مخاطب را بدون دانستن عنوان شاعر، مستقیم به سراغ شاعری زن می‌برد و بر این مبنای فروغ را صاحب سبک زنانه‌سرای می‌کند. توجه به این موارد، اهمیت بررسی رنگ در شعر فروغ را بر مبنای جنسیت، آشکار می‌سازد. در زمینه‌ی رنگ در شعر، به خصوص آثار معاصر تاکنون تحقیقاتی انجام شده که بیشترین آمار پژوهش متعلق به آثار سهراب سپهری است. تحلیل شعر بر مبنای رنگ با تأکید بر توجه به جنسیت یا سبک شعری و فکری هر شاعر، می‌تواند موضوع جدید و جذابی برای بررسی شعر معاصر فارسی باشد. چنانکه در این پژوهش جنسیت مورد توجه قرار گرفته است، در پژوهش‌های دیگری سبک شعری یا فکری این شاعر یا شاعران دیگر می‌تواند اساس تحقیق درباره‌ی تحلیل اشعار با نگاهی به عنصر رنگ قرار گیرد و بی‌شک، نتایج جدید و متفاوتی برای پژوهشگران حاصل خواهد شد؛ به عنوان مثال در اشعار سیاسی معاصر، رنگ قرمز جایگاهی برجسته دارد. به‌طور کلی در بررسی عنصر رنگ در شعر فروغ فرخزاد برخلاف سهراب سپهری، مقالات زیادی در دسترس نیست. سرور یعقوبی (۱۳۸۸) با بررسی مشترک رنگ در شعر این شاعر با شاعران دیگر، دایره‌ی مشارکت او را در پژوهش خود محدود کرده است. فانی اسکی (۱۳۹۶) در مقاله‌ی خود با موضوع رنگ در آثار فروغ فرخزاد، فقط به بررسی دو اثر از او پرداخته است. در مقاله‌ای مشترک از علوی مقدم و پورشهرام (۱۳۸۹) در این موضوع، محققان فقط به روان‌شناسی ماکس لوشر، برای تحلیل توجه داشته‌اند. در تمام کارهای تحقیقاتی انجام شده (مذکور) در موضوع رنگ در شعر فروغ، پژوهشگران توجهی به جنسیت شاعر و نقش آن در انتخاب رنگ‌ها و نمادهایش نداشته‌اند؛ درحالی‌که توجه به این مسأله در شعر او که با بی‌پروایی، تمام احساسات زنانه‌ی خود را بروز داده است، و به‌طور کلی نقش رنگ در بیان احساسات شاعران و خالقان آثار هنری، تحقیق بر روی این عنصر در شعر فروغ بر مبنای جنسیتش، نتایج متفاوتی از تحقیقات انجام شده ارائه خواهد کرد و حتی بر این مبنای می‌توان برای او سبکی زنانه قائل شد. در این پژوهش توجه به جنسیت شاعر در گزینش رنگ‌ها، تحلیلی دیگرگون و نوین را رقم زده، و ضرورت انجام این تحقیق را آشکار می‌سازد. هدف از این پژوهش، علاوه بر بررسی

و شناخت سبک زنانه‌ی فروغ فرخزاد با توجه به استفاده‌ی شاعر از عنصر رنگ؛ بررسی نمونه‌ای از راه‌های بهتر و دقیق‌تر برای تحلیل و درک آثار برجسته‌ی فارسی است.

روش

طرح پژوهش، جامعه آماری و روش نمونه‌گیری: پژوهش حاضر از نوع تحلیلی - توصیفی است. اطلاعات بخش توصیفی با روش کتابخانه‌ای جمع‌آوری شده؛ سپس اطلاعات به صورت کیفی تجزیه و تحلیل شده است.

روش اجرا

برای رسیدن به هدف این پژوهش، دفاتر شعری فروغ فرخزاد به طور کامل مورد بررسی قرار گرفته و ایات مرتبط با موضوع انتخاب و استخراج شده، و سپس با توجه به دانش رنگ‌ها و همچنین جنسیت شاعر مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است.

تجلیات رنگ بر مبنای جنسیت در شعر فروغ فرخزاد

فروغ به عنوان یک زن شاعر با تم غنایی (رمانتیسیم)، گاهی بسیار متفاوت از شاعران مرد یا حتی شاعران زن قبل از خود عمل می‌کند؛ استفاده از رنگ صورتی، و تکرار و نوع استفاده از رنگ‌های طلایی و نقره‌ای، بازی ذهن مخاطب را با جنسیت شاعر رقم می‌زند؛ هم چنین استفاده از نمادهای رنگین به خصوص نمادهای رنگ قرمز مانند؛ لب، گل شمعدانی بر گونه، و گیلاس بر گوش؛ اوج زنانگی‌های یک شاعر را به نمایش می‌گذارد. فروغ با پنج دفتر شعری، برای خود جایگاهی ویژه در میان شاعران معاصر باز کرده است؛ در سه دفتر آغازین؛ اسیر، دیوار و عصیان در سیاهی غوطه‌ور است و اگر چه گاهی تلاش‌هایی برای رهایی از این رنگ دارد اما، در نهایت بی‌نتیجه می‌ماند. «موضوع اصلی و درونمایه دفتر اسیر در شعر اسیر به وضوح مشخص است؛ اسارت در زندان خانه. شعر از زبان یک زندانی بیان می‌شود که نه امید رهایی دارد و نه توان گریز» (مشرف آزاد تهرانی، ۱۳۷۶: ۶۰). بی‌شک شرایط رنگی چنین فضایی جز رنگ سیاه نیست و گاهی نیز اگر رنگ دیگری جلوه‌گری می‌کند، موقت و زودگذر است و دوباره ناخودآگاه شاعر به همان سیاهی با خاصیت‌های منفی‌اش برمی‌گردد. در دیوار نیز شاعر، قربانی شعر خود است و جز رنج بهره‌ای از شعر نبرده است (مشرف آزاد تهرانی، ۱۳۷۶: ۱۱۳). رنج سیاه است و نمی‌توان انتظار رنگ‌های دلفریب داشت. در دفتر عصیان که شاعر کم‌کم برای «تولد دیگری» آماده می‌شود؛ سیاهی هم‌قدم با شعرش پیش می‌آید، اما تلاش روان شاعر برای آشتی با رنگ‌ها ثمر داده و شاهد تبلور نور و در نتیجه بهتر دیده شدن رنگ‌ها هستیم؛ در دفتر ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد، که در حقیقت جمع‌بندی افکار فروغ به شمار می‌رود، ناگهان دوباره یأسی کشنده او را درگیر می‌کند اما فروغ در جدال با روح و افکارش، رسیدن به نور مطلق را که خودش از آن با عنوان «شعور نور» یاد کرده، تجربه می‌کند و رنگ‌ها به تبع از حضور نور فوران کرده و شاعر میان سیاهی و نور و رنگ‌ها دچار نوسانی می‌شود که خودش را هم دچار سردرگمی کرده است. زیباترین تلاش فروغ برای دست و پنجه نرم کردن با رنگ‌ها، در مادرانه‌هایش رقم می‌خورد که مختص جنسیت اوست؛ تلاش مادرانه برای دور

کردن سیاهی از فرزندش یا دور کردن فرزندش از سیاهی. او خود، تمام سیاهی‌ها و انرژی‌های تابعش را تجربه کرده است و تلاش دارد در دعاگونه‌های آرزونمایانه‌اش، فرزندش کامیار را از تمام زشتی‌های سیاهی، مانند گناه و غم دور نگه دارد. فروغ به عنوانی بانویی شاعر که به نقاشی نیز آشناست؛ در استفاده از رنگ‌ها گاهی چنان تبخری نشان می‌دهد که ذهن را وادار می‌کند بیشتر روی نمادهای مورد استفاده‌اش وقت بگذارد. اگرچه دورانی از سیاهی‌ها را طی کرده و نیز سیاهی‌هایی را در حال و آینده دارد اما گاهی حسرت گذشته، نظیر آنچه که در زندگی همه‌ی انسانها هر روز اتفاق می‌افتد، در فکر و شعر او با آمیخته‌ای از رنگ‌ها و زنانگی‌ها بر زبانش جاری می‌شود و حس‌های خوب آن دوران را با این ترکیب نشان می‌دهد:

«نهاده سر به روی سینه‌ی رنگین کوسن‌هایی
که من در سالهای پیش
همه شب تا سحر می‌دوختم با تارهای نرم ابریشم
هزاران نقش رویایی بر آنها در خیال خویش»
(فرخزاد، ۱۳۸۹: ۱۳۲)

نظیر این زنانگی‌ها در استفاده از رنگ‌ها در شعر فروغ کم نیستند؛ این ترکیب‌ها مخاطب را بدون دانستن نام شاعر نیز، به سوی جنسیت او هدایت می‌کنند. لمس رنگ‌ها، چون با عشق همراه است و عشق برای او نور است، تقریباً در اکثر موارد منجر به امید در دلش می‌شود که او از انرژی رنگ سبز برای نمایش این حس کمک می‌گیرد؛ چنان‌که در ادامه‌ی ابیات بالا می‌گوید:

«گیاهی سبز می‌روید در مرداب رویاهای شیرینم
ز دشت آسمان گویی غبار نور برمی‌خواست
گل خورشید می‌آویخت بر گیسوی مشکینم»
(فرخزاد، ۱۳۸۹: ۱۳۲)

برخی از این لحظات قطعاً تنها می‌تواند تجربه و لذت‌های زندگی یک زن باشد. موارد زیر به ترتیب بسامد، تجلی جنسیت فروغ بر مبنای رنگ در اشعار او هستند:

قوز:

این رنگ ۳۲ بار در کل اشعار فروغ آمده و از این تعداد، ۷ بار در خدمت زنانگی‌های اوست که از این منظر دارای بالاترین بسامد رنگی است. نوع و جنس نمادها، همچنین پتانسیل‌های به کار گرفته شده از رنگ قوز در شعر این شاعر زن، در مواردی متفاوت از شعر مردان است؛ یکی از این تفاوت‌ها استفاده از این رنگ در نمادهای لب و گونه است:

«آه بشتاب ای لبتم هم‌رنگ خون لاله‌ی خوش‌رنگ صحرايي»

(فرخزاد، ۱۳۸۹: ۶۹)

از آنجا که قرمز، رنگ عشق و زندگی است، فروغ در این بیت و ابیات مشابه، پس از نگاهی به سیاهی‌های غم، با یک بوسه از لبی سرخ، عشق را می‌طلبد تا از آن به هیجان و شور زندگی برسد و از رکودی که غم برایش ایجاد کرده، جدا و یا حتی رها شود. جنبه‌ی روانی استفاده‌ی زنی غم‌زده و اسیر سیاهی، از این رنگ در قالب نمادهایی که شاید بیانش چندان مناسب حیای زنانه نباشد، بر واژه‌های کاربردی می‌چربد و ذهن را چنان که بر مبنای پژوهشی رنگین تنظیم شده باشد، به سوی حسرت‌های این زن از نبود شوقی حاصل از عشق و زیستن که روحش می‌طلبد، سوق می‌دهد:

«بر لبم شعله‌های بوسه‌ی تو
می‌شکوفد چو لاله گرم نیاز
در خیالم ستاره‌ای پر نور
می‌درخشد میان هاله‌ی راز»

(فرخزاد، ۱۳۸۹ : ۸۰)

این ابیات نمایانگر ارتباط زنانگی‌های فروغ با رنگ قرمز است که غالباً در اوهام او شکل می‌گیرند و وجود خارجی ندارند، اما به صورت لحظه‌ای و موقت، آسمان دل و خیالش را غرق نور و رنگ می‌کنند. «قرمز؛ شهوانی، سرزنده، مهیج، محرک. غده هیپوفیز وقتی رنگ قرمز را دریافت می‌کند، فعال می‌شود. یک پیغام شیمیایی به مغز، غده فوق کلیوی، می‌رسد و هورمون «پی نفرین» یا آدرنالین آزاد می‌کند. این هورمون، سیستم شیمیایی بدن را تغییر داده و باعث تنفس بیشتر و سریع‌تر می‌شود و فشارخون ضربان قلب و ضربان نبض را افزایش می‌دهد و جریان آدرنالین را زیاد کرده و باعث واکنش تحریکی پوست یا واکنش گالوانیک می‌شود. این واکنش‌ها روانی هستند و ما کنترلی روی این تأثیرات نداریم. در نتیجه قرمز همواره روی مغز انسان برای ایجاد هیجان و انرژی مضاعف، بسیار مؤثر است» (آیزمن، ۲۰۰۰، ترجمه زمزمه، ۱۳۹۵: ۲۳).

«این رنگ احساسات مربوط به انتقام، کینه، بی‌منطقی، جسارت، عشق و ... را نیز تهییج می‌کند» (آندروز، ۱۹۹۷، ترجمه گلکاریان، ۱۳۸۲: ۳۲).

«شب با هزاران چشم درخشان و پر ز خون
سر می‌کشد به بستر عشاق بی‌گناه...
بر آب‌های ساحل شط سایه‌های نخل
می‌لرزد نسیم هوسباز نیمه‌شب»

(فرخزاد، ۱۳۸۹ : ۵۷)

فروغ در دفتر تولدی دیگر که اوج تجلی رنگ‌ها در میان آثار اوست، اختصاصاً از رنگ قرمز، با توجه

به جنسیت خود بهره می‌برد؛ استفاده از گلبرگ‌های شمعدانی که بر گونه‌ی دختر کی نشسته، شیطنت‌های کودکانه را در بازی با گلبرگ‌ها و کشیدن آن بر گونه یا گذاشتن بر ناخن به خاطر می‌آورد که یکی از نقاط عطف بازی زنانه‌ی فروغ با رنگ‌هاست. او در حسرت آن بازی‌های شاد کودکانه است، بازی با رنگ قرمز که هیجان و شور زندگی را به دل و روح دختر بچه‌ای به نام فروغ تزریق کرده و او را به دنیای شاد رنگ‌ها و روح زندگی می‌برد:

«و دختری که گونه‌هایش را
با برگهای شمعدانی رنگ می‌زد، آه»
(فرخزاد، ۱۳۸۹: ۱۴۸)

نیز در بیت زیر، همراهی رنگی هیجان‌انگیز (قرمز)، با شیطنت‌های کودکانه‌ی دخترانه دیده می‌شود که فروغ را به لذتی به نام شوق زیستن پیوند می‌دهد که از عوارض استفاده از این رنگ است:

«گوشواری به دو گوشم می‌آویزم
از دو گیلان سرخ همزاد»
(فرخزاد، ۱۳۸۹: ۲۲۹)

آویختن گوشواره بر گوش، فعلی صددرد صد زنانه است و تاکید فروغ بر رنگ سرخ آن، ذهن مخاطب را با جذب هیجان موجود در آن، به حس لذت او از بازی با این رنگ نزدیک می‌کند. برجسته‌ترین استفاده‌ی فروغ از رنگ قرمز در شعر گل سرخ آمده است که این قطعه در چاپ‌های مجدد از دفتر اشعار وی، و نسخه‌ی مورد بررسی حذف گردیده اما، شایسته‌ی بررسی است:

«گل سرخ / گل سرخ / گل سرخ
او مرا برد به باغ گل سرخ
و به گیسوهای مضطربم در تاریکی گل سرخی زد
و سر انجام روی برگ گل سرخی با من خوابید»
(فرخزاد، ۱۳۸۳: ۲۹۹)

این شعر، روایت سراسر شور زنانه‌ای با ترکیبی از عشق و هیجان است که تمام این پتانسیل‌های برگرفته از رنگ قرمز، در قالب گل سرخ بیان می‌شود. در نگاهی جامعه‌شناختی بر اشعار فروغ فرخزاد آمده است: «گل و گل سرخ نشانه یا نماد انقلاب برای فروغ است» (شعبانی، ۱۳۹۳: ۱۴). مسلم است که با هر تحلیلی پیش برویم، رنگ قطعی این شعر قرمز است و در نخستین خوانش، از این رنگ چیزی جز پتانسیل‌های عشق و پیامدهای آن، عاید خواننده نمی‌شود. هدف فروغ در استفاده از ترکیب انرژی‌های رنگ قرمز، دلیل بر فساد اخلاقی او نیست بلکه در تلاش است در جامعه‌ی مردسالاری که زن را محجوب و مستور

می‌خواهد، آن‌چنان واضح و بی‌پرده حرف بزند که جسارتش جامعه‌ی مردانه را وادارد که به زنان نگاهی منصفانه‌تر، با تساوی بیشتر میان حقوق مردان و زنان داشته باشند. براهنی می‌گوید: «فروغ انفجار عقده‌ی دردناک و به تنگ آمده‌ی سکوت زن ایرانی است» (عباسی، ۱۳۸۲: ۲۰۶).

سیاه:

این رنگ برای اکثر شاعران معاصر رنگی پر کاربرد و به خوبی شناخته شده است. فروغ نیز از این دایره بیرون نیست و رنگ سیاه برایش در اشکال مختلف ظاهر شده و با فراوانی ۵۸، بالاترین بسامد رنگی را داراست و از این تعداد، ۵ بار در خدمت زنانگی اوست که از این منظر در مرتبه‌ی دوم، پس از رنگ قرمز قرار می‌گیرد. ظلمت یا نبود نور، مساوی با سیاهی یا نبود رنگ است. اشیاء برای اینکه رنگ‌های خود را ظاهر سازند، نیازی به نوری دارند که آنها را به فعلیت برساند. ولی این فعلیت به ظهور رنگ‌ها مربوط است نه به وجود بالفعل‌شان. زیرا رنگ، ذاتی جسم است. و به نقل از فارابی؛ رنگ‌ها فی نفسه وجود ندارند، بلکه معلول تأثیر منبع نور بر سطوح هستند (کرین^۱، ۱۹۸۰، ترجمه رحمتی، ۱۳۹۰: ۱۸۶). به هر یک از این نظریات که استدلال کنیم در نبود نور یا ظلمت، رنگی وجود ندارد و در نتیجه نبود نور، مساوی با نبود رنگ است و می‌توان ظلمت یا تاریکی را همان سیاهی دانست. برای فروغ، رنگ سیاه یا ظلمت از جنسی که گفته شد، غالباً با درد، یأس یا اندوه متجلی می‌گردد. دامن کشان رفتن زنی در سحرگاه، اندوه حاصل از تنهایی یک زن را به نمایش می‌گذارد و این زن با توجه به تجاربی که از حالات روحی فروغ به خصوص در سه دفتر اول داریم، کسی جز او نیست.

«ز شهر نور و عشق و درد و ظلمت
سحر گاهی زنی دامن کشان رفت»

(فرخزاد، ۱۳۸۹: ۲۶)

برطبق نظریه‌ی نور در شعر فروغ، نور برای او مساوی با عشق است و بارها در ابیات مختلف به این تساوی اشاره می‌کند؛ همان‌طور که در این بیت با کنار هم قرار دادن نور و عشق در تقابل با درد و ظلمت آورده است. سیاه رنگی سنگین است. «سیاه یک حس سنگین و عمیق می‌بخشد» (ساتن^۲، ۲۰۰۴، ترجمه مدنی، ۱۳۸۹: ۱۷۵). و برای یک زن شاعر با لطافت طبعی که دارد سنگین تر هم می‌شود، آنقدر که گاهی فروغ برای رها شدن از آن ترجیح می‌دهد خود را بردارد و برود. شاید این رفتن به جهت گرفتار شدن در میان شهر نور و ظلمت باشد. چنان که گفته شد با مطالعه‌ی اشعار فروغ شکی نمی‌ماند که نور برای او در دفاتر آغازین، عشق است که در نهایت با رسیدن به شعور نور، در دفتر پایانی تغییر ماهیت می‌دهد. در ابیات چهار دفتر اول، تجربه‌ی نور برای فروغ، خود عشق است؛ پس زمانی که از تصویر زیر صحبت می‌کند:

«شبی در دامنی افتاد و نالید

۱. Corbin

۲. Sutton

مرو بگذار در این واپسین دم
 ز دیدارت دلم سیراب گردد
 شبخ پنهان شد و در خورد بر هم»
 (فرخزاد، ۱۳۸۹: ۲۶)

آن گاه که درب بر روی او بسته شده و شبخ که همواره یک مرد نقش آن را در تراژدی او بر عهده دارد، می رود؛ نور عشق خاموش مانده و فروغ در ظلمت یا سیاهی قرار می گیرد و آن گاه است که می خواهد از خود و از فضای اطرافش بگریزد، درحالیکه افسوس می خورد که:

«چرا امید بر عشقی عبث بست»
 (فرخزاد، ۱۳۸۹: ۲۶)

سیاه، رنگی زنانه نیست اما فروغ با دردی خاص، از آن بهره‌ی بسیار برده و نمادهای این رنگ در شعر او برای یک زن سنگین و سرشار از انرژی‌های منفی است، به طوری که حتی یکی از همین نمادها قصد دارد فرزندش را از او جدا کند. فروغ به خوبی لطیف‌ترین حس‌های زنانه‌اش را در قالب استفاده از این رنگ بیان کرده و اوج آن در استفاده از رنگ سیاه در ابیات زیر موج می‌زند که با فداکاری مادرانه برای نجات فرزند از سیاهی حاصل از زندگی مادر، از کامیاب می‌خواهد از او دور شود تا سیاهی‌های مادر او را اسیر و گرفتار نکند. فروغ در لالایی برای فرزندش از دیو، به عنوان سنگین‌ترین نماد سیاهی استفاده کرده است:

«لای لای، ای پسر کوچک من
 دیده بر بند، که شب آمده است
 دیده بر بند که این دیو سیاه
 خون به کف، خنده به لب آمده است»
 (فرخزاد، ۱۳۸۹: ۳۰)

فروغ در تصویرسازی از مادری که دامنش رنگ گناه است و سیاه، و غمناک بر بالین فرزندش نشسته تا از حریم مادری‌اش دفاع کند، بسیار موفق عمل کرده تا آنجا که در ابیات:

«دیو بانگ بر آورد که آه
 دیوم اما تو ز من دیوتری
 مادر و دامن ننگ آلوده!
 آه بردار سرش از دامن
 طفلک پاک کجا آسوده؟»

(فرخزاد، ۱۳۸۹: ۲۶)

مخاطب، مخصوصاً اگر جنس مادرانه در او باشد، منتظر می‌ماند تا بداند حاصل مبارزه‌ی مادری با سیاهی

به کجا ختم می‌شود و سرانجام پیروز این مبارزه کیست؟! اما، ابیات پایانی این شعر باز هم روایت‌گر شکست فروغ در مقابل پتانسیل‌های رنگ سیاه و ماندن در غم حاصل از حس گناه است. در این ابیات، زنانه‌ترین حس‌ها در قالب سنگین‌ترین رنگ رقم می‌خورند و فروغ شکست خورده و برای مخاطب، بدون دانستن نام شاعر هم شکی نمی‌ماند که او زنی غم‌دیده و متهم به گناه است که زندگی سراسر رنج خود را در لابلای سیاهی‌ها روایت می‌کند. فروغ در نهایت، کودکش را به رنگ‌ها می‌سپارد:

«ناگهان پیکرش چو گل روید...
گفتم آهسته: «این تویی کامی؟»

(فرخزاد، ۱۳۸۹: ۱۲۸)

و خودش آن چنان که در ابیات بعد می‌بینیم، در سیاهی غم و گناه غرق می‌شود. این مادر، همان دخترک غرق شده در سیاهی تنهایی، در دفاتر قبل است:

«دخترک افسانه می‌خواند

نیمه شب در کنج تنهایی»

(فرخزاد، ۱۳۸۹: ۶۷)

رنگ سیاه، انزوا و بی‌حوصلگی را به همراه دارد (خواجه پور، سمندی، عبداللهی و تابش، ۱۳۹۱: ۵۱). نیمه شب و کنج تنهایی روایت‌گر سایه‌ی رنگ سیاه و انرژی‌های خفته‌ی آن در زندگی فروغ است.

سبز:

این رنگ با ۵۸ بار استفاده در کل اشعار فروغ، دومین رنگ پربسامد در شعر اوست. استفاده‌ی غالب او از این رنگ، مانند اکثر شاعران دیگر در جهت امیدی از جنس رویش است. شاعر از این رنگ در ۴ مورد زیر در نماد رنگی زنانه استفاده کرده و از این منظر در جایگاه سوم و هم‌رتبه با رنگ سفید قرار گرفته است:

پوشیدن پیراهن سبز، یکی از تجلیات جنسیت فروغ در قالب رنگ سبز است:

«دیروز به یاد تو و آن عشق دل‌انگیز
مطالعات فریبی

بر پیکر خود پیرهن سبز نمودم...

چون پیرهن سبز ببیند به تن من

با خنده بگوید که چه زیبا شده‌ای باز»

(فرخزاد، ۱۳۸۹: ۳۹)

پیراهن سبز، پیکر سبزپوش زنی را به خاطر می‌آورد که با لبخندی محو بر لب رو به آینه ایستاده و

رویپردازی می‌کند و تمام ایده‌آل‌های خود را برای لحظاتی مرور می‌کند. این حال، یک حس شیرین اما دردناک زنانه است که فقط شاعری زن قادر است آن را در ذهن متصور شده و به تصویر کلام بکشد. تنها رنگ استفاده شده در این شعر، سبز است که با قدرت، در حال مبارزه برای شکست سیاهی‌هاست. «لباس‌ها به ما امکان می‌دهند تا از طریق انتخاب رنگ آنها احساسات مان را بروز دهیم» (سان^۱، ۱۹۹۲، ترجمه صفاریان پور، ۱۳۷۸: ۱۲۹). او درباره‌ی پوشیدن رنگ سبز می‌گوید: «این رنگ به افراد کمک می‌کند تا محیط آرام، متعادل‌کننده و تسکین‌بخشی پیرامون خود پدید آورند. سبز، مترادف با هماهنگی و توازن است. لباس‌های سبز رنگ نشانگر افرادی است که دارای تمایلات سنت‌گرایانه‌ای هستند، آنانی که مایلند به اصول درست و پرهیزگاران بچسبند و ترجیح می‌دهند در میان جمع، فردی انگشت‌نما و متفاوت از سایرین نباشند» (سان، ۱۹۹۲، ترجمه صفاریان پور، ۱۳۷۸: ۱۳۲).

علاوه بر این، پوشیدن لباس سبز برای فروغ، دلیل بر امید موقت متبلور شده‌ی زنی است که از سیاهی به تنگ آمده و می‌خواهد فضای جدیدی را تجربه کند. قرار گرفتن در دیروز، نشانه‌ی موقت بودن آن فضا است. «شخصی که رنگ سبز را در ردیف اول انتخاب می‌کند می‌خواهد اطمینان بیشتر خود را نسبت به ارزش‌های شخصیت خود افزایش دهد» (لوشر^۲، ۱۹۷۲، ترجمه مهردادپی ۱۳۹۳: ۸۰). کسی که رنگ سبز را در ردیف اول انتخاب می‌کند، مایل است در محیط پیرامونی خود تأثیر بگذارد، او نیاز دارد شناخته شود، موقعیت خود را حفظ کند و در برابر تضادها مقاومت نماید (لوشر، ۱۹۷۲، ترجمه مهردادپی، ۱۳۹۳: ۸۱). و این دقیقاً همان هدفی است که فروغ با شعر خود در پی آن است؛ مقاومت در برابر تضادهایی که جامعه‌ی زنان عصر او را درگیر کرده است. شعر فروغ، برای او خود زندگی است. عشق برای فروغ نور است و چنان که بر او بتابد از ظلمت بیرون می‌آید و در این راستا اولین رنگ که در او متجلی می‌شود رنگ سبز با نمادی از امید است. شوقی زنانه از حضور عشق در این بیت دیده می‌شود:

«من تشنه میان بازوان او

هم چون علفی ز شوق رویدم»

(فرخزاد، ۱۳۸۹: ۱۰۵)

زمانی که او غرق غم و یأس است، به طبع رنگ سیاه بر وجودش چیره می‌شود و زمانی که عشق با پتانسیل نورش او را در بر بگیرد، مانند گیاهی جوانه می‌زند؛ اگرچه این گیاه علف است، در نتیجه رنگ سبز در این بیت امید بارور شده‌ای در پناه عشق است که زن جوان را به وهمی از زیستن و بودن می‌رساند. فروغ در ابیات:

«می‌ترسم از این نسیم بی‌پروا

گر با تنم این چنین در آویزد

ترسم که ز پیکرم میان جمع

۱ . Sun

۲ . Luscher

عطر علف فسرده برخیزد»

(فرخزاد، ۱۳۸۹: ۱۰۵)

از نسیمی که در تنش می‌پیچد، خالی بودن آغوشش و وهمی بودن خیال عشق و رویش در پناه آن را فاش می‌سازد. صحنه‌های خیالی او، لحظاتی از شور زنی است که خواسته‌های دل جوانش را در بستر رویا می‌سازد. رنگ رویاهای فروغ چون با نور عشق ساخته یا تصور می‌شود، غالباً سبز است.

سپید:

رنگ سپید در دفتر بسیاری از شاعران غالباً متمایز از نور نیست اما، این رنگ برای فروغ در هیبتی متفاوت ظاهر می‌شود، شاید به این دلیل که مفهوم نور در شعر فروغ تقریباً متفاوت از شاعران دیگر است و در مفهوم «عشق» ظاهر می‌شود؛ به ندرت موردی یافت می‌شود که نور و رنگ سفید در یک مفهوم استفاده شده باشند. این رنگ با بسامد ۲۷، چهارمین رنگ پر کاربرد در شعر فروغ است که در ۴ مورد زیر در قالب رنگی زنانه استفاده شده است. در ابیات زیر؛ موج ابر سپید، گل مریم و شبنم سپید همگی دلالت بر پاکی دارند که چون در کلام یک شاعر زن مطرح شده‌اند، ناخودآگاه ذهن مخاطب را به سوی تصویر نوعروسی می‌برند که با شادی در بزم عاشقانه‌ای حضور دارد و لحظات ناب و بکری را تجربه می‌کند. ابر سپید، خود شاعر است و سپیدی، واکنشی برای بیان پاکی درونی اوست. در اشعار فروغ، این روح و روان اوست که می‌سراید؛ تراوش عفت در قالب واژه‌رنگ سفید از قلم او به طور ناخواسته اتفاق می‌افتد تا خود را مبرا کند؛ جسارتی که در سرودن به خرج داده، ممکن است جامعه‌ی مردسالاری که زن را در پستوها و در پرده‌ی شرم و حیا می‌خواهد، به توهم منفی درباره‌ی او سوق دهد و فروغ با این سپیدی‌ها برای تبرئه‌ی خود تلاش می‌کند چنان که در ایمان بیاوریم... از برف و سپیدی آن برای زدودن تمام رنگ‌هایی که تا آن لحظه تجربه کرده استفاده می‌کند:

«من همچو موج ابر سپیدی کنار تو

بر گیسویم نشسته گل مریم سپید

هر لحظه می‌چکید ز مژگان نازکم

بر برگ دستهای تو، آن شبنم سپید

گویی فرشتگان خدا، در کنار ما

با دستهای کوچک خود چنگ می‌زدند

در عطر عود و ناله‌ی اسپند و ابر و دود

محراب را ز پاکی خود رنگ می‌زدند»

(فرخزاد، ۱۳۸۹: ۱۲۱)

توالی واژه‌های مریم، سپید، محراب و فرشتگان خدا، قداست فضای عبادت حضرت مریم سلام الله

علیها را به ذهن مخاطب می‌آورد و تلاش فروغ را برای نشان دادن فضای پاک و شاد ایجاد شده، به ثمر می‌رساند. ذهن مخاطب به راحتی خود را در فضایی بین فضای سپید و شاد عروسی و فضای روحانی و پاکی مانند عبادتگاه حضرت مریم سلام الله علیها احساس کرده و پتانسیل رنگ مورد نظر شاعر را از این تصویرسازی دریافت می‌کند. گاهی در نمادی از سفیدی، از شکوفه‌های گل مریم می‌گوید که بی‌قدر و خوار شده‌اند و این شکوفه‌ها کسی نیستند جز زنان هم دوره‌ی فروغ که دغدغه‌ی اصلی او و شعر اوست، جنسی به لطافت گل مریم و پاکی و معصومیت رنگ سفید آن که فروغ به عینه از آن جنس و نسل است:

«اینجا، ستاره‌ها همه خاموشند

اینجا، فرشته‌ها همه گریانند

اینجا شکوفه‌های گل مریم

بی‌قدرتر از خار بیابانند»

(فرخزاد، ۱۳۸۹: ۱۱۴)

لطافت طبع فروغ به عنوان یک زن شاعر سبب می‌شود بالمس وجود خود، جنس لطیفی به نام زن پاک را به تصویری از گل مریم نشان دهد. سفیدی گل مریم به علاوه وجود مقدس حضرت مریم سلام الله علیها ذهن را به سوی پاکی مطلق می‌کشاند. فروغ تلاش دارد در مقابل مردمی که خودش آنها را «این گروه زاهد ظاهر ساز» (فرخزاد، ۱۳۸۹: ۱۱۴) معرفی می‌کند؛ «از چهر پاک حضرت مریم‌ها» (فرخزاد، ۱۳۸۹: ۱۱۴) پرده براندازد و پاکی آنان را آشکار کند. این پرده، سیاهی تهمت‌هایی است که بر زنانی چون او وارد شده و قلب این زن شاعر را می‌خراشد. از آنجا که این شعر را برای پسر خود می‌سراید به نظر می‌رسد که با آوردن نام حضرت مریم سلام الله علیها تلاش می‌کند از قداست نام مادری مقدس و پاک که در زمان خود درگیر تهمت‌ها بود، نیز برای تبرئه و اعلام پاکی خود استفاده کند. «سفید امیدوارکننده است و القاء کننده‌ی خوبی و حقیقت است» (ساتن، ۲۰۰۴، ترجمه مدنی، ۱۳۸۹: ۱۴۶). گل مریم با رنگ سفید، حقیقت و خوبی بی‌قدر شده‌ای (انکار شده) به نام زنان پاک، زنانی از جنس خودش در اندیشه‌ی اوست.

نقره‌ای:

به مقتضای جنسیت شاعر، استفاده‌ی مکرر او از رنگ‌هایی مانند نقره‌ای و طلایی در قالب نمادهایی از ابزار روزمره‌ی زندگی و یا در راستای آشنایی‌زدایی از پدیده‌های عادی و روزمره، تفاوتی میان شعر او و شاعران مرد ایجاد می‌کند. این رنگ به طور کلی ۹ بار و در قالب زنانه ۴ بار استفاده شده است. این دو رنگ، رنگ‌هایی زنانه هستند که بیشتر مورد توجه بانوان قرار می‌گیرند و فروغ نیز به عنوان یک زن از این قاعده مستثنی نیست. رنگ نقره‌ای؛ «رنگ ماه است که پیوسته در حال دگرگونی است. با اصول زنانگی، احساس و بعد حساسیت‌های مغز در ارتباط است. در ضمن متعادل کننده، هماهنگ کننده و از لحاظ ذهنی، پاک کننده است» (استادی، ربیعی، ۱۳۹۳: ۹۶).

«می‌شست کاکلی به لب آب نقره فام

آن بالهای نازک زیبای خسته را»
 (فرخزاد، ۱۳۸۹: ۴۹)
 «سخن از زندگی نقره‌ای آواز است
 که سحر گاهان فواره‌ی کوچک می‌خواند»
 (فرخزاد، ۱۳۸۹: ۲۰۷)

استفاده از رنگ نقره‌ای برای آب تعبیری رمانتیک از بانویی شاعر است که تا حدی متفاوت به نظر می‌رسد، در غالب اشعار مردانه، آب یا بلورین است یا به رنگ آبی و به ندرت هم به رنگ سبز دیده می‌شود. نقره‌ای را رنگی رمانتیک می‌دانند (ال ملا، بی‌تا، ترجمه سلمانی، ۱۳۹۳: ۴۸).

فروغ در وصف صحنه‌ی نشستن دختری بر لب پنجره که به بهار چشم دوخته است؛ از لایه‌های رنگی بسیاری استفاده کرده که نقطه‌ی اوج آن استفاده از رنگ نقره‌ای برای آبی است که پرنده در آن پر می‌شوید. پر شستن پرنده - نمادی از روح در ادبیات فارسی - خسته در آب نقره‌ای؛ رابطه‌ی جالبی با ویژگی این رنگ ایجاد می‌کند و حس آرامش ذهنی و تعادل را رقم می‌زند. در ابیات زیر، صبح سیمین نیز، تعبیری از یک بانوی شاعر برای طلوع خورشید و آمدن صبح است، صبحی که پس از نیمه شبی که فروغ از آن می‌گوید، می‌تواند ارتباط جالبی میان استفاده‌ی فروغ از این رنگ و ویژگی‌های آن برقرار کند. رنگ نقره‌ای چنان که گفته شد، رنگی رمانتیک است و فروغ نیز با آمدن صبح نقره‌ای به دنبال ایجاد رابطه‌ی رمانتیک است؛ هم چنین این رنگ با اصول زنانگی و احساس در ارتباط است که در استفاده‌ی فروغ از رنگ نقره‌ای در ابیات به خوبی دیده می‌شود. او در پی ایجاد تعادل روانی و پاک کردن خاطرات سیاه در پرتو ارتباطی عاشقانه با زندگی است که این ویژگی‌ها را در رنگ نقره‌ای می‌توان یافت:

«نیمه شب خورشید خون شعر در رگهای سرد من
 محو شد در رنگ هر گلبرگ
 رنگ درد من
 منتظر بودم که بگشاید به رویم آسمان تار
 دیدگان صبح سیمین را
 تا بنوشم از لب خورشید نورافشان
 شاهد سوزان هزاران بوسه‌ی تبار و شیرین را»

(فرخزاد، ۱۳۸۹: ۱۰۴)

استفاده‌ی فروغ از این رنگ در ایجاد آشنایی‌زدایی از پدیده‌های روتین و روزمره و ترکیب آن با رنگ‌هایی که رمانتیک یا زنانه هستند، به عنوان شاعری مونث قابل توجه است. شاید تعبیر تارهای نقره‌ای باران را بتوان تعبیری ابداعی از او به عنوان یک شاعر زن دانست:

«در ابری از غبار، درختان

تاجی به سر نهاده چو دیروز

از تارهای نقره‌ی باران»

(فرخزاد، ۱۳۸۹: ۱۱۸)

رنگ نقره‌ای ماهیتاً از انرژی زیادی برخوردار است و تأثیرات مثبت و مؤثری در جسم و روح برجای می‌گذارد (فلسفی، ۱۳۹۱: ۶۰) فروغ با هم‌ذات‌پنداری با طبیعت، حس طراوت و شادابی درختان باران‌زده را برعکس حس و حال خودش، از انرژی نقره‌ای باران می‌داند.

آبی:

این رنگ به طور کلی ۱۳ بار در شعر فروغ استفاده شده، و نخستین بار در دفتر تولدی دیگر، با زنانگی او پیوند خورده، که از آن برای توصیف صحنه‌ی احساسی دیدار با یک مرد (خیالی) استفاده کرده است. رنگ آبی در قالب زنانه ۳ بار استفاده شده است.

«آن روزهای آشنایی‌های محتاطانه، با زیبایی رگ‌های آبی رنگ»

(فرخزاد، ۱۳۸۹: ۱۴۷)

«انتخاب‌کننده رنگ آبی احساس می‌کند که می‌تواند به دیگران اعتماد کرده و مورد اعتماد سایرین باشد» (لوشر، ۱۹۷۲، ترجمه مهردادپی، ۱۳۹۳: ۷۷). هم‌چنین «از نظر پزشکی این رنگ به مفهوم انقباض است و از آن‌جا که نوعی حالت سردکنندگی دارد، گرمای کل بدن را کاهش می‌دهد» (خواججه‌پور و همکاران، ۱۳۹۱: ۲۵). با این تفسیر به نظر می‌رسد که فروغ در ارتباط با جنس مخالف، از رنگ آبی در تقابل با رنگ قرمز که رنگی گرم است استفاده کرده تا به پاکی فضای رابطه و حس آرامشی که از آن به دست آورده، اشاره کند. «آبی، رنگی بسیار آرام، خنک، تازه‌کننده، مسبب ایجاد آرامش و آسودگی است» (لامبرت^۱، ۲۰۰۲، ترجمه اعلا یاف، ۱۳۹۴: ۲۲). او با بیت زیر در دفتر ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد، بر اینکه یک مرد، نهاد بیت بالاست صحنه گذاشته است.

«مردی که رشته‌های آبی رگ‌هایش

مانند مار مرده از دو سوی گلو گاهش بالا خزیده‌اند»

(فرخزاد، ۱۳۸۹: ۲۳۴)

اما، در این بیت و در بیت:

«در لحظه‌ای که رشته‌های آبی رگ‌هایش

مانند مارهای مرده از دو سوی گلو گاهش بالا خزیده‌اند»

(فرخزاد، ۱۳۸۹: ۲۳۴)

در فصل پختگی و لمس حس‌های تازه و متفاوت زندگی، از سردی رنگ آبی در مقابل گرمای رنگ

۱. Lambert

قرمز که شور و هیجان زندگی را خلق می‌کند، برای انتقال حس سرمای ناشی از فقدان مردی که زاییده‌ی خیال زنانه‌اش بوده و به شعرش رنگ و به خیالش آرامش می‌بخشید و هم چنین ایده‌آل‌های ذهنی سوخته در ارتباط با جامعه، استفاده کرده و به همین دلیل علیرغم اینکه شاعر تلاش دارد با امیدی به بهار آینده، رنگ زندگی به شعرش بیاورد فضای شعر، سرد و زمستانی است. به نظر می‌رسد که خود فروغ هم چندان اعتمادی به این تغییرات و دگرگونی مثبت شرایط ندارد. او از این رنگ برای ایجاد و انتقال حس سرمای فضای جامعه و فضای احساسی خودش به خوبی استفاده کرده و از این منظر، رنگ آبی در شعر او دقیقاً در تقابل با رنگ قرمز قرار گرفته است.

طلایی:

استفاده از این رنگ عموماً در قالب رویا و توهم‌های فانتزی شاعرانه‌ی فروغ به عنوان یک زن اتفاق می‌افتد. استفاده از قفل طلایی قصر رویاها و ابر طلایی رنگ، به راحتی انتقال‌دهنده‌ی جنسیت شاعر به مخاطب زیرک است. این رنگ به طور کلی ۸ بار و در قالب زنانه ۳ بار آمده است.

«می‌گریزم از تو تا دور از تو بگشایم

راه شهر آرزوها را

و درون شهر

قفل سنگین طلایی قصر رویا را ...

عاقبت یکروز

درجهانی خفته در آرامشی جاوید

نرم می‌لغزم درون بستر ابری طلایی رنگ»

(فرخزاد، ۱۳۸۹: ۹۷)

«رنگ طلایی به شما نیرو می‌بخشد تا آن چیزی را که باعث خرسندی و رضایت خاطرتان می‌شود پیدا کنید» (استادی و ربیعی، ۱۳۹۳: ۹۵). با این تفسیر، فروغ به دنبال گریز از شرایط موجود و یافتن شرایطی است که برایش خرسندی به ارمغان بیاورد. چنان‌که گفته شد، رنگ طلایی در برخی از تعابیر فروغ، کاملاً تبدیل به یک رنگ فانتزی زنانه می‌شود:

«ماه دل تنهای شب خود بود

داشت در بغض طلایی رنگش می‌ترکید»

(فرخزاد، ۱۳۸۹: ۱۷۹)

ترکیب بغض با رنگ طلایی، ترکیبی رمانتیک و مناسب احساسات زنانه است. فروغ که خود، زنی تنها و گرفتار سیاهی است با ماه همذات‌پنداری می‌کند. رنگ طلایی نماد بیدار شدن احساسات است (استادی و ربیعی، ۱۳۹۳: ۹۶). و ترکیدن بغض، احساسات لطیفی را به نمایش می‌گذارد که فروغ در وجود تاریک

خود احساس می کند.

صورتی:

این رنگ، فقط یک بار در کل شعر فروغ استفاده شده است و «زنانه ترین رنگ در میان رنگ هاست» (ال ملا، بی تا، ترجمه سلمانی، ۱۳۹۳: ۳۸). و شاید به همین دلیل است که استفاده از آن در میان آثار شاعران مرد تقریباً بی سابقه بوده اما در شعر فروغ در شکلی خیال انگیز آمده است. «صورتی بردبارترین و صبورترین رنگ هاست و تشویق به مهربانی می کند، وقتی شخصی حالت تهاجمی نسبت به دیگران دارد او را آرام می سازد و به عنوان رنگی زنانه مورد توجه قرار می گیرد» (ساتن، ۲۰۰۴، ترجمه مدنی، ۱۳۸۹: ۱۶۹).

«و ببر مرا به سرزمین صورتی رنگ پری های فراموشی»

(فرخزاد، ۱۳۸۹: ۶۲)

فروغ در شرایطی رنگ صورتی را در قالب سرزمین پریان درخواست دارد که از تشویش و خاموشی خسته است.

صورتی، رنگی مولد و تقویت کننده ی احساسات مربوط به رأفت، عشق، گذشت و صلح است؛ از این رنگ برای کاهش اضطراب استفاده می شود و آرامش بخش اعصاب است؛ گرمای ملایمی ایجاد می کند و تسکین دهنده ی تنهایی و ناامیدی است و به عنوان رنگ ضد افسردگی عمل می کند (فلسفی، ۱۳۹۱: ۵۴).

یافته ها:

جدول ۱. فراوانی و درصد کلی رنگها در اشعار فروغ فرخزاد

رنگها	سیاه	سبز	قرمز	سفید	آبی	نقره ای	طلایی	زرد	کبود	بنفش	صورتی	فسفری	نیلی
فراوانی	۷۱	۵۸	۳۲	۲۷	۱۳	۹	۸	۶	۳	۲	۱	۱	۱
درصد	۳۰/۵	۲۵	۱۳/۵	۱۱/۵	۵/۵	۴	۳/۵	۲/۵	۱/۵	۱	۰/۵	۰/۵	۰/۵

جدول ۲. فراوانی و درصد هر رنگ در قالب زنانه بر مبنای بسامد کلی همان رنگ

رنگها	سیاه	سبز	قرمز	سفید	آبی	نقره ای	طلایی	صورتی
فراوانی	۵	۴	۷	۴	۳	۴	۳	۱
درصد	۰/۲۰	۷	۲۲	۱۵	۲۳	۴۴/۵	۳۷/۵	۱۰۰

بحث و نتیجه گیری

در این پژوهش به رنگ و نمادهای زنانه ی آن در شعر فروغ فرخزاد پرداخته شد. بررسی این عنصر در شعر رمانتیک زنانه ی فروغ این نکته را روشن ساخت که؛ رنگ یکی از عوامل اصلی بیان آرا و افکار شخصی است، چنانکه فروغ نیز برای بیان احساسات و عشق و عواطف مادرانه و زنانه ی خود از آن استفاده کرده است. رنگ هایی که زنانه به شمار می روند، در بسامدی کم، اما در کاربردی کاملاً زنانه استفاده

شده‌اند و رنگ‌های دیگر نیز که در بسامدی بیشتر آمده، در پاره‌ای موارد، نمودی کاملاً زنانه یافته‌اند؛ این نکته سبب شده است مخاطب بتواند بدون دانستن نام شاعر نیز، شعر فروغ را به عنوان شاعری زن از شعر شاعران مرد تشخیص دهد. رنگ قرمز به عنوان رنگی که گرمی و هیجان ایجاد می‌کند و تقریباً مورد استقبال زنان است، در شعر فروغ با انرژی کاملاً مثبت، دارای بالاترین بسامد در قالب رنگی زنانه است. سیاه به عنوان سنگین‌ترین رنگ با انرژی منفی، در شعر او در دومین رتبه از بسامد رنگ بر مبنای جنسیت به کار رفته است؛ فروغ با استفاده از رنگ سیاه به پردازش لطیف‌ترین حس‌های زنانه‌ی خود رسیده است. رنگ صورتی، رنگی کاملاً زنانه با انرژی مثبت، با یک بار استفاده در شعر او، کمترین بسامد را دارد که آن هم با حفظ ویژگی‌های روان‌شناسی که بر آن مترتب است، در تجلی زنانه نمود یافته است. رنگ‌های میانه‌ی این طیف شامل؛ سبز، سفید، نقره‌ای، آبی و طلایی نیز با بسامدهایی تقریباً یکسان، با استفاده‌ی هنرمندانه‌ی شاعر آگاهانه یا ناخودآگاه، بازتاب‌دهنده‌ی حسرت‌ها، آرزوها و حالات روحی و پاک‌دامنی این شاعر زن هستند. فروغ با استفاده از انرژی این رنگ‌ها تقریباً به دفاع از خود پرداخته است. این پژوهش با نگرشی جنسیتی به عنصر رنگ در شعر، زمینه‌ای برای توجه دوباره و بازخوانی شعر معاصر فارسی بر مبنای جنسیت در راستای شناخت شاعران و مخاطب‌شناسی آثارشان فراهم آورده است.

منابع

- ال ملا، دروتی. (بی‌تا). روان‌شناسی رنگ‌ها. ترجمه: افسانه سلمانی (۱۳۹۳). قم: ولی عصر.
- استادی، محمدحسین. و ربیعی، آرزو. (۱۳۹۳). زندگی شاد از نگاه رنگ درمانی. تهران: تحول.
- آندروز، تد. (۱۹۹۷). درمان بیماری‌ها به وسیله رنگ‌ها. ترجمه قدیر گلکاریان. (۱۳۸۲). تهران: طلایه.
- آیزمن، لئاتریس. (۲۰۰۰). روان‌شناسی کاربردی رنگ‌ها (پنتون). ترجمه روح‌الله زمزمه. (۱۳۹۵). تهران: سیمرغ.
- خواجه پور، میلاد. و سمندی، ساناز. و عبداللهی، فاطمه. و تابش، سمانه. (۱۳۹۱). رنگ روان‌شناسی زندگی. تهران: سبزان.
- ساتن، تینا. و ام‌ولان، برید. (۲۰۰۴). هارمونی رنگ. ترجمه مریم مدنی. (۱۳۸۹). تهران: مارلیک.
- سان، هوارد. و سان، دوروتی. (۱۹۹۲). زندگی با رنگ. ترجمه نغمه صفاریان پور. (۱۳۷۸). تهران: حکایت.
- سرور یعقوبی، علی. (۱۳۸۸). رنگ و حس آمیزی در شعر معاصر. مطالعات نقد ادبی. ۱۴، ۱۰۶ - ۱۲۴.
- شعبانی، لیلا. (۱۳۹۳). نگاهی جامعه‌شناختی بر اشعار فروغ فرخزاد. تهران: بهمن برنا.
- شفیع کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۲). صور خیال در شعر فارسی. تهران: آگاه.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۸). نقد ادبی. تهران: میترا.
- عباسی، بتول. (۱۳۸۲). به آفتاب سلامی دوباره خواهیم داد. تهران: علم.
- علوی مقدم، مهیار. و پورشهرام، سوسن. (۱۳۸۹). کاربرد نظریه روان‌شناسی رنگ ماکس لوشر در نقد و تحلیل شعر فروغ فرخزاد. پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی. ۲، ۸۳ - ۹۴.
- فانی اسکی، راضیه. (۱۳۹۶). زیباشناسی رنگ در دو مجموعه شعر فروغ فرخزاد (اسیر، ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد). همایش ملی پژوهش‌های شعر معاصر فارسی.

- فرخزاد، فروغ. (۱۳۸۹). دیوان کامل. تهران: عدالت گستر.
- فرخزاد، فروغ. (۱۳۸۳). مجموعه‌ی سروده‌ها. تهران: شادان.
- فلسفی، احمد. (۱۳۹۱). اسرار روان‌شناسی رنگ‌ها. تهران: فرا روان‌شناسی.
- لامبرت، مری. (۲۰۰۲). رنگ‌ها برای زندگی بهتر. ترجمه نیکو اعلا باف. (۱۳۹۴). تهران: نسل نو اندیش.
- لوشر، ماکس. (۱۹۷۲). روان‌شناسی رنگ‌ها. ترجمه لیلا مهر دادپی. (۱۳۹۳). تهران: حسام.
- مشرف آزاد تهرانی. محمود. (۱۳۷۶). پریشادخت شعر. تهران: ثالث.
- هانری، کربن. (۱۹۸۰). واقع انگاری رنگ‌ها و علم میزان. ترجمه انشالله رحمتی (۱۳۹۰). تهران: سوفیا.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی

The Color Element as the Symbol of Forough Farrokhzad's Feminine Style

E.Ansari*
A.Chegini**

Abstract

The purpose of the present research was to study the role of color and its symbols in expressing feminine sentiments and emotions of Forough by using the new views of color psychology. The use of colors and feminine symbols were the means for Forough to communicate with her audience, expressing her feminine thoughts, speaking of a woman's concerns and aspirations, and ultimately, defending her virtue as a woman. Regarding this element in her sentimental and feminine poetry contributed to a better understanding of her and, to a large degree, a decent connection of the audience with her feminine thoughts and feelings. This research was based on descriptive – analytical study, and according to the results obtained from the current study, red was at the highest frequency as the most vibrant color with a perfectly positive effect; after that black was considered as the heaviest color, which is the expression of the most feminine feelings in Forough's poetry. Pink with the lowest frequency was used as an utterly feminine color; and other colors including white, green, silver, blue and gold, were roughly the same, reflecting the spirits, regrets, wishes, and chastity of this female poet.

Keywords: color element, Forough Farrokhzad, feminine style, color in Forough Farrokhzad's poem

*Ph.D. Candidate, Department of Persian Language and Literature, Varamin – Pishva Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.(eqlimaansari@gmail.com)

**Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Varamin – Pishva Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. (Corresponding author: Ashraf_Chegini@yahoo.com)